

یادداشتهای سفر اکسفورد

(بخش دوم)

کتابخانه بودلیان

وقتم در نیمه روز بامدادی در کتابخانه بودلیان Bodeleian گذشت. این کتابخانه پس از کتابخانه بریتانیا (British Library) (که قبلاً به موزه بریتانیا شهرت داشت) بزرگترین و مهمترین کتابخانه انگلیس و متعلق است به دانشگاه اکسفورد. نام کتابخانه برگرفته است از نام Sir Thomas Bodlay که از ۱۵۴۵ تا ۱۶۱۳ می‌زیست. از هر کتابی که در انگلستان منتشر می‌شود یک نسخه رایگان به این کتابخانه داده می‌شود. اکنون در سال ۳۱۰۰۰ کتاب و ۷۷۰۰۰ نسخهٔ آدواری بدان افزود می‌شود. کتابخانه در حال حاضر دارای ۷۰۰۰۰ نسخهٔ خطی به زبانهای مختلف و چهار میلیون و هشتصد هزار کتاب چاپی است. ازین مقدار هفتصد و پنجاه هزار کتاب در قفسه های آزاد گذاشته شده است. جز این کتابخانه دارای بخش نقشه، موسیقی، میکروفیلم و میکروفیش است. این کتابخانه روزانه دو هزار مراجعه کننده دارد و بیست و چهار تالار مطالعه. تعداد کارمندان کتابخانه نزدیک به چهارصدتن است.

سراسر جلد اول فهرست نسخ خطی بودلیان تألیف «اته» را ورق زدم تا از نسخه‌هایی که تازه‌گی دارد و ارزش دیدن فهرستی بسازم و آنها را بتدریج ببینم. اته از بنیاد سازان فهرست‌نگاری نسخ فارسی است. رنجی که او و ریو کشیده‌اند در پردازش تاریخ ادبیات ایران مرتبتهای دارد وصف نشدنی. براون و استوری و دیگر مورخان تاریخ ادبیات ایران مرهون آن همه رنجند که ریو و اته متحمل شده‌اند. می‌دانیم که اته «تاریخ» ادبیاتی هم نوشته است و دکتر رضا زاده شفق آن را ترجمه کرده است. جز این بسیاری از بخشهای تاریخ ادبیاتی که شفق نوشت باز نوشته و برگرفته‌ای است از همان تألیف.

اشعار ابوطالب

یکی از کتابهای خطی که امروز دیدم و برایم تازه‌گی داشت اشعار ابوطالب اصفهانی مؤلف «مسیر طالبی» است. از موقمی که مسیر طالبی در طهران به چاپ رسید اهمیت این کتاب از لحاظ اینکه مؤلفش یکی از اشخاصی است که انگلستان را در قرن نوزدهم به فارسی زبانها شناسانده است به دست آمد و خوانندگان توانستند دریابند چگونه و چرا کسانی که از هندوستان به اروپا می‌رفتند در صدد دست‌یابی به تمدن اروپائی بودند. این ابوطالب اصفهانی از شیفتگان بود تا آنجا که اشعار زیادی در توصیف لندن و شهرهای دیگر انگلیس و تعریفهای زیاد از دختران و زنان آن کشور دارد. آنچه شعر در وصف مردم انگلستان دارد دربارهٔ زنهای آنهاست و من ندیدم که در شعر مردی را بستاید حتی لردی را.*

مجموعه اشعار در لندن به سال ۱۸۰۷ طبع شده است به نام

Poems of Mirza Abu Talib Khan

اته در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بودلیان می‌گوید که هامر پورگنتال، خاورشناس اطریشی شعری را که ابوطالب در تعریف زیبایی Lady Elgin سروده بود به آلمانی ترجمه و نشر کرده.

* اتفاقاً میرزا ابوالحسن شیرازی ایلچی هم در «حیرت‌نامهٔ سفرا» همه جا با شیفتگی و فریفتگی از زنان انگلیسی یاد می‌کند.

چون دیوان اشعارش در ایران نیست و در مقدمه مسیر مطالبی هم اشاره‌ای ننشده است من گزیده‌ای از اشعار ابوطالب را از روی نسخه خطی Ms. Pers. e 9 نقل می‌کنم، اگرچه شعرها سست و کم‌مایه (و نسخه مملو از غلط) است و بنده نتوانستم بعضی از آنها را بفهمم و اصلاح کنم و چون از قدیمیترین شعرهای فارسی است که اسامی اروپایی اشخاص در آنها آمده است. پس باید در مورد هر یک از اسامی خاص تحقیق شود. فعلا این کار را نمی‌توانم کرد.

در تعریف زنان و دختران انگلیسی غزلهایی دارد و هر غزل درباره یکی از آنهاست مگر آنکه در وصف لندن باشد. بعضی ابیات او را در اینجا می‌آوریم. در مدح مسس ردلی گفته است:

گوییای زب النساء دیروز هند	هست و امروزش تماشا کرده‌ام
قهوه از دستش چو خوردم طالبا	شوق هر شربت ز سر او کرده‌ام
شوهرش نقشم کشیده بر برنج	من به نقشش کرده‌ام

ز حسن روی و قد مس گراند ای طالب

مگر که محضر قلم نوشته می‌خواهی	که جای دوده کنی لیفه قلمدان سرخ
گرفته آتش دل در سرات ای طالب	که کرده شعله آن روی این بیابان سرخ
و یا که داده‌ای از خنجر مس ائمت آب	وزان ترا شده نی بست چون گلستان سرخ

سنت نکاح و خامه به بکران موکده	بگری نیء بزریت عنب از پی نکاح
بیمار عشق را چو دوآبه زیاده نیست	بر نیت دوا بخورش لیس من جناح
ورکس ز سر جوان شوی ای همنشین که او	دارد نشان ز لعل مس امپی علی‌العیاض

صبر کن طالبا بفرقت دوست	که کسی صبر را یگانه نکرد
صورتش گر بخیل شد با چشم	لیک با دل گهی میانه نکرد
مس برل گر به باغ شد از شهر	بد گلی، گل به شهر خانه نکرد

خوش آنکه دوست خرامان ز در درون آید	بسه نور طلعت او بخت رهنمون آید
غرض ازین همه مسترس برون ز ایرلند	به لندن آید و بسا داکتر برون آید
مگر به عمر بینم قمران زهره و همور	بود که کاری ازین چرخ واژگون آید
دعسا و ختم سخن بر که وصف دبلنیا	زهرچه من بنویسم از آن قرون آید

همین نه روی خوش طعنه بر گلستان زد	عقاب او قمه تف برق نیشان زد
چو دید مهر رخس در چمن چو من حربا	چه طعنه ها که نه بر آفتاب تابان زد
از آن پیاله قهوه که ساخت مس مزین	مذاق طالب را طعم آب حیوان زد

زهی ای بخت فرخ فال بیدار	مبادت بگه بخواب و شب سروکار
دم مرغ از به سوی شهر باشد	نه از سر سوی ده بر قبول اختیار
اگر در آکسford انوار علم است	ز نور حسن اکفر رود پسر بار
ز میوه گرچه پر بد باغ هشتنگ	چه سود از آن چو خالی بود از بار
فضا و سبزه هنلی و رودش	به سیر روی جاجینه است بیکار

گرچه به لندنم سپری شد دو سن هنوز

گویا که هست روز نخستین به من هنوز

طالب چه خبط هست که گر بدچهارسال
یا بهر واکمال که چون او هزارجاست

شنیدم گرچه توصیف عدن بس
اگر رضوان شدی حاضر بهی پرک
وگر غلمان بدیدی لشت اسکیر
ترا بسادا مبارک زاهدان حور

همین نه زد گل رویش به گلستان آتش
هزار رنگ نماید چو موج پی درپی
جز آن بدن که ببینیش در لباس سفید
خموش طالب چون صفوت مس هنکی

جان گزین طالبا و یا غم دوست
نپسندد شریک مس پستی

برق چون تابد کشی شمع نهیب صاعقه
چشم خونین تو طالب هست چون اصل شراب

که زد ز صبح بناگوش او به اختر نیغ
درخش برق و یا حلقه مس لاک است

آری خیال دانه مس سوت
گویا که سود این سفرم بر دهان او
طالب گنشتم از سر حرف مراجعت

بهر که نامه نوشته فرستش
حسن مس کراپت در ارم لیدی رن

چون من بروفکندی بترا زطاق منزل
گر برهنم بدیدی این لندی منم را

بر فرق عالم بادی چو تارک
لندن چه خوبی الله بارک

گر از مس انسترزه اوی بشنود يك دم نغم
ملك دو عالم را گرو طالب کند بی گفتگو

وگر لیدی کرتن نیست حوری نامواب است این
اگر لندن نه جنت هست چون بینم درو حوران

رخ عقل و جان فروزم چو ز صفر جسم خورمن
نگذر برین سما تا که به بیست و چار کالجش
همه رنگ غم زدایم چو دج شراب خرم
کهی از فضای هنلی و صفای کوه و رودش
تن شخص آرزو فریه بکنم چو گاو نر من
کهی از فواکه باغ و نعیم خوان هشنگ
بکنم هر آنچه گفتم بتو جمله پشت سر من
مقال عذب شیرین

بود اصل این لطافت همه طالب آن نکو یار که بکا کرش خسوانند لقبش سزد ویزمن

یک زان رخ مس کس که حسش گلبانگ چمن به باد داده

در وصف مجلس ساز لندن

بگو ای غزلخوان غزل گوی لندن ز گل که شنیدی چو بلبل سرودن

بگاہ بسرف در لندن وطن به که باغ اندر بهار نسترن به
جدار و سقف جمله از بلورست ز زر و سیم کوهها جلوه زن به
کنار آتشین باغ بخاری خورد آبی ز آبی نارین به

هیچ ز نقش لندن می نخلد چنان به دل حسن بتالش کرده لیک بیخرد وزبون مرا

حسن بتان لندن در چمن زمن کجاست گرتو به عمر دیده ای گوی به روی من کجاست
آب به طبع تر کند جامه و جسمها و لیک آب کز و نگشت تر جامه جز آن بدن کجاست

چشمت ز که آموخت کمان داری ترکان در «پرت» شنیدیم همین علم کمان نیست

مثنوی در صف مس بارل

چو مس بارل بخوبی کس ندیده خدا از دست خویش آفریده
و سپس درباره هریک از اعضای بدن و لباس و کلاه و زینت آلات او چند بیت سروده.

مثنوی در شرح خصوصیات لندن و انگلند

زمی لندن و وضع بیمثالش هم آن آب و هوای اعتدالش
در صفت حسن - راسته ها - کوچها - بازارها - چراغان شیشه دوکان مصوری - دوکان
گل مصنوع - دوکان میوه فروشی - دوکان حلوائی - شاپ ملزی - دوکان خوشبوئی - دوکان
جواهری - دوکان نقره آلات - دوکان شیشه و چینی - دوکان آلات دمشین - اسکیر و چارسوها -
پرکها - کثرت خلایق - کوچها - کیسه برها - خانهها - فراغخانهها - نهرها - کرچهها -
عمارتهای وقفی - آبخانهها و قهوه خانهها - بیلک هوسز - آرام مسافران - ابره (اپرا) - پلی هوسها -
سدلس ویزن - رنله - واکسال - اسلی و سلس - ولیز روم - تماشاخانههای روز - عجائب -
ستی آف لندن - آندیه هوس - بنک هوس - بره - نهر تمز - پرست - پلهای تمز - بعضی شهر
های انگلند - اکنترهوس - ویزن - چستر - دبلن - اسکاتلند و ایدن بره - رچمند - ونزه -
کیسو - چزک - اکسford و کمبرج - بت.

چند بیت از قسمتی که در وصف اکسford و کمبریج است نقل می شود

اگر آن کیم برج و اکسford است
بود دار علوم جمله عالم
فراوان مدرسه در هر یکی زان
مهیا جمله مایحتاج آنها
چنانکه سی هزار از طالب علمان
مدرسهای دانا و محقق
که هر یک در جهان نامی و فردست
ز هر جنسی کتب آنجا فراهم
شده تعمیر با صد زینت و شان
ز نقدی ورز اوقاف مکانها
بهریک زان دونان یابند واسکان
به کار خویش علام و مدقق

چو رحل حکم همت برگمارند
 پی تحریرض تنبیهات طلبه
 ارسطو را چو تلمیذی شمارند
 در آن موضوع قانونها و درجه
 زهر علمی که خواهی بهره یابند
 ز هرجا مردمان آنجا شتابند

امروز عصر به دعوت خلیق احمد نظامی به خانه اش رفتم و يك ساعتی را به گفتگو گذرانیدیم. عمده صحبتش بر سر تألیف کتاب بزرگی است درباره تاریخ تصوف در ایران و هند که طرح آن را در هفت جلد ریخته است. خلیق احمد متخصص تاریخ دوران اسلامی هندوستان است و دهها کتاب درین زمینه دارد. جز این او به نگارش تاریخ اولیاء چشت به زبان اردو پرداخته و يك جلد آن منتشر شده است.

ممالک و مسالک

ده روزست که اوقاتم فقط به نوشتن ترجمه دوم مسالک و ممالک اصطخری می گذرد. نسخه ای است یگانه که اوزلی در شیراز خریده و به انگلستان آورده است. نسخه به خط و کاغذ و همه مشخصات آن از آن قرن هفتم هجری است. چون سزاوارست که این نسخه درست معرفی شود بحث از آن را به مقدمه کتاب وامی گذارم که آن را به زیر چاپ خواهم داد. برای اینکه این ترجمه با آن ترجمه جدایی داشته باشد ترجمه تازه باب را «ممالک و مسالک» می خوانم و می نویسم.

شگرف نامه ولایت

يك کتاب دیگر از مسافرت نامه های انگلیس را که توسط يك فارسی زبان بومی هندوستان به نام اعتمام الدین نگارش یافته است معرفی می کنم. نام این کتاب «شگرف نامه ولایت» است و در سال ۱۱۹۹ نگارش یافته. نسخه ای از آن به شماره Cops. or A 8 در بودلیان مضبوط است. سفر مؤلف بمناسبت بردن نامه ای از پادشاه غازی به پادشاه انگلیس به همراه کپتان ارجچال پوتتن اتفاق افتاده. مؤلف در سرگذشتی که از خود داده به این جا می رسد که «غرض که ایام جوانی به نوکری صاحبان انگریز بهادر به کار کمپنی صرف شد». (7b). مدت سفر او به انگلیس دو سال و نه ماه بود از نهم شعبان ۱۱۸۵ تا ۱۱۸۳.

مقاله اول شگرف نامه با عنوان «احوال آمدن پرتگیس و غیره کلاه پوشان فرنگ در ملک بنگاله» آغاز می شود و نوشته است که فرنگان «سررشته نقشه طرق و شوارع دریا و خصوصیات این ملک را نگاهشته کتابها ساخته و دستورالعملها پرداخته در تمامی ممالک فرنگستان اشتهار دادند تا هر يك کلاهپوشان مثل فراسیس و انگریز و البمان و ولندیز موجب نقشه راه مرة بعداخری درین ملک راه یافتند. در دکن و بنگالا دکانها ساخته پیشه تجارت گرفتند و مردم این ملک را از اجناس غریبه ولایات محظوظ ساختند». (16b - 17a)

عناوین دیگر مقاله اول چنین است:

- ذکر حالات آمدن کلاه پوشان فرنگ در ملک بنگالا و ساختن کوتیها بطریق قلعه و بروج و باره.
- ذکر اخراج کوتی پرتگیس.
- ذکر برخاستن کوتی انگریز از کهول کهات و آبادی کلکنه بنظم و نسق تمام.
- ذکر فرار شدن قوم البمان.
- در ذکر وسعت و فسحت دریای شور و عدم انتهای عمق گوید.
- در ذکر ترکیب کمپاس یعنی قبله نما که پارسیان حلقه گویند.
- در بیان پیمایش راه جهاز و حباب کمی و بیشی هوا و غیره.

- در ترکیب و اسلوب اقسام جهاز و بادبانهها و مکانات جهاز و غیر آنها.
 - در بیان اقسام بادها.
 - در بیان باد شرط.
 - رسیدن به جزیره موریس و بیان حالات و کیفیت آنجا.
 - در ذکر جزیره مندیله و بندی از حالات جنگ انگریزان با قوم اسپان.
 - ذکر جزیره پیکو.
 - دیگر جزیره مالدیسه.
 - جزیره ملکاس.
 - جزیره ملیوار (از روضه الطاهرین نقل می کند که یکی از صحابه در عهد خلافت ابوبکر به این جزیره رسید).
 - جزیره سیلان.
 - جزیره مردمخوار.
 - در ذکر حالات کاف و خصوصیات آنجا.
 - ذکر جزیره ساسون (درینجا از محمد مقیم نام می برد که در سفر همراهش بوده) (47b)
 - ذکر جزیره که در زیر آب غرق شده.
 - ذکر جزیره سنتلیه عمل انگیزان.
 - جزیره تاکو.
 - ذکر ولایت مغربی.
 - ذکر عجائب و غرائب دریا آنچه که دیده و شنیده آمد.
 - در بیان خوک ماهی.
 - ذکر نهنگ دریائی.
 - در ذکر گاو دریائی و غیره.
 - شکل آدمی فریب.
 - رسیدن در شهر پارت لوریانون و خصوصیات حکایات آنجا.
- «من الغرایب آنکه مردم غربا قوم فرامیس که استطاعت پاپوش نمی دارند کفش چوبین برپا کنند و آن چنان است که چوبی مقدار بتراشند و در میان آن جوفی سازند و پا در آن نهاده بطریق مضحکه راه می روند... کپتان سوتن و مستر پیکاک از معاینه کفش چوبین به خنده در آمدند و گفتند که این مردم غریب بسیارند. بنابراینکه از مشقت و محنت و مزدوری کسب و پیشه خود به نسبت (54a - b) مردم انگریز بسیار کاهل دست اند.»
- رسیدن به ملک انگلند به شهری کناره دریا و حالات آنجا.

منقولات از شگرفنامه

«روزی در خانه رقص که مردمان عمده زن و مرد با ساز رقص و سرود اجماع داشتند احقر را تکلیف نموده همراه بردند و به رسیدن آنجا رقص و سرود موقوف نموده متوجه احقر گردیده از دیدن جامه و دستار شال لباس رقص و اسونک (؟) دانسته تکلیف به رقص نمودند. هرچند که احقر به نادانی و ابا انکار نمود باور نکردند و باهم می گفتند که مردم که رقص و سرود نمی داند در دنیا کیست؟ چون تازه رسیده ولایت است از صحبت مردم غیر جنس شرم می نماید. القصه خرد و بزرگ به شکل و شمایل من نگران بودند و من به حسن صورت ایشان حیران. به تماشا رفته بودم خود نیز تماشا شدم و در آن انجمن ... مانند تصویر خشک بر جا ایستاده... (61a - b)

احقر را مع محمد مقیم در سواری گاری همراه خود گرفته در شهر لندن نموده رسیده... و مردم ولایت را نیز از شمایل احقر که چون سبزه در جنب گلزار خالی از تحفگی نباشد سروری دست داد. به این کم لیاقتی... عزیز دلها گشت... و مردم حویلی‌های رسته و بازار دو رویه از روزنهای حویلی سر برآورده نظر می‌کردند و حیران ماندند و اکثر طفلان و جوانان و زنان خرد و بزرگ احقر را از عجائب المخلوقات خیال کرده از زیر خانه تا دو محله و سه محله حویلی خود بی‌تحاشی دویده مردمان خانه را خبر می‌کردند و به آواز بلند می‌گفتند که ببین ببین مردم سیاه می‌رود و مردمان جوق جوق از بالاخانه‌ها بی‌اختیار دویده به دروازه آمده می‌دیدند و تعجب می‌نمودند... چون یک دو ماه این طریق گذشت هر یک به‌مدارا و تواضع پیش آمدند... چنانچه کسببازاری طریق ظرافت می‌گفتند که «کم بای دیر کس بین»، بیا ای جان من بوسه بده و این عبارت به اصطلاح انگریزی اشارت به صحبت داشتن با زنان [است] که به تصریح نپرداخته به کنایه و رمز و ایما نمایند.

نویسنده «شگرف نامه» درخصوص لندن مطالب زیادی نگاشته است. بدین تفصیل:

— رسیدن به شهر لندن دارالخلافة انگلند و خصوصیات آن.

— در صفت عمارات گوید.

— کلیسای ویس مستر ای.

— دیس مستر برج.

— صفت عمارات و حویلی پادشاه و تغییر.

— در صفت حویلی پادشاه بیکم، سم (سینت) جمس پارک.

— در صفت باغ پادشاهی.

— در صفت راسته‌های بازار و ترتیب دکانها گوید.

— در طریق نهر آب شیرین در هر خانه و هر شهر.

— در صفت پلی‌حوس یعنی خانه‌های رقص.

— ذکر مرد چاکسوار چلسی.

— خانه شمشه قوم فرامیس.

— خانه رقص فاکسال.

— دیگر خانه ساریس ولد.

— در صفت زن بلند بالا و جسیمه.

— در ذکر خانه اشیاء و غرائب هر ولایت بری و بحری که در آن خانه نهاده‌اند. (مراد موزه

بریتانیاست).

— ذکر مدرسه اکسورد (اکسفورد) و خصوصیات آنجا — از جمله می‌نویسد:

«در آنجا دکتر هنت در یک مدرسه مدرس بود. اکثر کتب فارسی در آنجا بود. ترجمه کلیله و دمنه دیده شد و خانم فرهنگ جهانگیری برای کپتان سوتن نقل نموده و مستر جونس که الحال در کلکته یکی از ارباب عدالت‌اند ملاقات شد. کپتان سوتن و ایشان احقر را همراه گرفته در کتب خانه بردند. در آنجا کتب عربی و فارسی دیده شد. از آن جمله سه قطعه خط فارسی و ترکی نوشته باش (پاشا) ملک الجریته از مضافات ملک روم به ساحل دریای شور واقع است به پادشاه ولایت ترقیم نموده بود. چون در آن زمان در ولایت کسی فارسی خوان خوب نبود تمام و کمال به مضمون و مدعای خطوط نرسیده جا به جا نشانهای شک نهاده بودند. به احقر نمودند. آن را درست خوانده شد. دیگر کتابها را نیز برای امتحان و دریافت لیاقت این بی‌بضاعت پیش آوردند. بهر حال بقدر

استطاعت و استعداد خود در شرح مضامین و مدعای آن پرداخته خاطر نشین ایشان ساخت و کپتان سوتن بالای جهاز از احقر کتاب کلیله و دمنه تمام خوانده و دوازده آیین فرهنگ جهانگیری را که مشتمل بر قوانین فارسی است ترجمه کرده بود. مستر جونس از روی آن ترجمه به اتفاق کپتان مذکور نسخه «شکرستان» ترتیب داده داده چهارپه نموده به فروخت رسانیده مبلغی منفعت خودها نمودند. الحال کتاب «شکرستان» نزد صاحبان متداول است.

دنبال مطالب چنین است:

- عمارات رصد.
- دیگر مدرسه علم هیئت و شکل افلاک و غیره.
- در ذکر باریدن برف و یخ و دیگر حالات.
- در ذکر ملک اسکاتلن و خصوصیات آن ملک.
- در ذکر حالات کپتان سوتن و آباب ایشان و نبذی از حالات خود.
- در ذکر ملک هلند.
- در ذکر آفرینش قوم کلاهپوشان فرنگ و اختلاف دین و مذهب ایشان (پس از این چندین صفحه در مباحث مربوط به عیسویت سخن می‌دارد).
- در منعت ریاکاران در ولایت فرانس.
- در ذکر رسم و عادات و نماز مردم ولایت قوم انگریز.
- ذکر حالات ملک انگلند و پادشاهان آنجا.
- ذکر طریقه اتفاق قوم در آیین ملک رانی.
- در ذکر آیین سپاه و لشکر.
- در تعیین و تجویز ارباب عدالت و خانه عدالت.
- در باب تجویز و اتفاق به کارهای نوپرداخت.
- رسم آزادی قوم انگریز.
- در رسم و آیین خزانه و ملکداری.
- در باب طریقه عدالت....
- در باب رسم جنگ و صفت شجاعت.
- در تسمیه وجه کمپنی، در باب آیین و اجرا کار و بار کمپنی.
- طریق ساختن لاردمیر یعنی حاکم شهر.
- در باب رسم تربیت و تعلیم علم و هنر آموزی طفلان کارخانجات.
- تعلیم سواری اسب.
- رسم تربیت و پرورش طفلان یتیم و بیگس.
- درباب عقل معاش و صرف اوقات و وجه گذاران مردم ولایت، می‌نویسد که انگلیسها در دوره فراغت اگرچه بهسن هفتاد و هشتاد رسیده باشند دست از آموختن علوم بر نمی‌دارند. ضمناً فیلسف یاد هندوستان می‌کند و چنین گریز می‌زند: «نه چون ساده لوحان حال که به‌شمار هندی و فارسی در وصف خط و خال معشوق و شراب و ساغر و ساقی که هر یک دم سرود عاشقی می‌زنند و شعر گویانند و در خیال خام چه شبها به‌روز نمی‌آرند و تشریفات فارسی و موزونی فقرات و گلگونی عبارات و رنگینی الفاظ و اصطلاحات و استعارات در غایت بلاغت و متانت مقدمات بکوشند و مفید لغات دقیق و نکات سنجیده شده خاطر مردم را خواه نخواه در گرداب بحر چرخیات فکر و اندوه اندازند. مردم ولایت این قسم شعر و مقالات را هزلیات شمرده بیفائده محض دانند و کتابهای دیوانیات را اسم بامسمی دانسته مصنف را دیوانه می‌انگارند.»
- طریق سلامت روی مردم ولایت.

سدر حالات ملك امریکه که آن را دنیای نو گویند.

— خصوصیات ملك امریکه.

— خصوصیات ملك انگلند و ذکر اجناس و اقسام غله و غیره (میوه‌های ولایت — اقسام ساک

و سبزی و غیره — گلهای ولایت — درختان ولایت).

— در ذکر سرا و مقامات و منازل مسافران و فرودگاه لشکر.

— در ذکر رسته‌بندی صحرا و گرفتن چرخ رسته‌بندی.

— ترتیب کشت کاری.

— در خوبی ترتیب کشتزار گوید.

— در باب گاویران و غیره مواشی می گوید.

— در ذکر اسپان گوسفندان، مرغ ماکیان... خرگوش... اقسام سباع.

— در ذکر حشرات الارض.

— در صفت سگان و طریق شکار آنها — شکار سگان کلان و سوازان اسپان.

— در بیان سگان کباب باز.

— در صنایع و بدایع ولایت.

— در آیین دولاب کارخانه «بیر».

— در بیان اکثری ساعت.

— ذکر باعث بی‌اتفاقی با کپتان سوتین و سؤال و جواب آن: «موجب بی‌اتفاقی و نزاع

لفظی که با کپتان سوتین در میان آمده این است که چون از برهم کاری لارد کلیوس نامه حضرت

پادشاهی به حضرت پادشاه جبهه ولایت نگذشت و راز سر بسته مطالب پادشاه هند همچنان در پرده

کنمان مخفی و متواری درماند کپتان مذکور از اراده باز آمدن به هندوستان مأیوس مطلق گشت.

در آنچه سابقاً مذکور شد که مردم ولایت از نوشت و خواند عاری بودند و به تعلیم فارسی رغبت

تمام داشتند کپتان مذکور به اتفاق دکتر بیولتن و کپتان استنسیل و غیره عمده‌هایی در فکر آن

شدند که احقر را چند سال در ولایت دارند. درین صورت کپتان مذکور بارها به احقر گفت و از

دیگران پیغام نموده ترغیب و تحریض بسیار کرد که در ولایت کسی جا فارسی خوان نیست. صاحبان

عمده ولایت تعلیم کتب فارسی از شما خواهند گرفت و به دل مهربان شده در پرداخت شما بطور

عمدگی توجه خواهند فرمود و در بنگالا نیز یک چیزی برای مدد معاش و ابستگان شما مقرر

خواهند فرمود. اگر بجای یک زن دو زن هم بر طریق شما اگر میخواهید مضایقه نخواهند داشت.

احقر اول این قسم ملاقات را طبع آزمائی و مزاج تصور نموده جواب نمی‌داد. چون استعداد او از

حد گذشت و نوبت به طفره و تشنیع بردین و مذهب کشید و تکلیفات مالایطاق که شریک طعام شدن و

ملك به ملك همراه ایشان گردیدن در میان آمد ناچار دل از پرداخت کپتان مذکور برداشته... جواب

گفت مرا غریبی وطن بهتر از امیری اینجاست که زنان گندم گون هندی بهتر از پریویان ولایت است.

(182a — 183a)

— در ذکر هیب رسم ولایت که انگریزان به زبان خود اقرار می‌نمایند (دشنام — قمار بازی).

— در غراب واقعات ملك روم و فرنگ گوید.

— در بیان موضع «دبیل انرا» یعنی سر شیطان.

باد شرطه و باد شرط

به یاد مرحوم محمد قزوینی که مقاله‌ای محققانه درباره «باد شرطه» مذکور در غزل حافظ نوشت

قسمتی را که مربوط به «باد شرطه» است نقل می‌کنم و مسلم است که «باد شرطه» این کتاب همان

«باد شرطه» حافظ است و تا این دوره مورد استعمال داشته است.

«باد شرط آن را گویند که بعد فرو شدن طوفان باد نرم و خوش مانند باد نسیم وزیدن گیرد و به زبان انگلیسی «سم» گویند و ازین بعد جهاز از جوش باز ماند و اهل جهاز را بعد رفع تصدیقات طوفان آرامی و راحتی به‌دل حاصل دهد. شیخ سعدی قدس‌الله سره گفته: مصرعه: شرطه همه وقتی نبود لایق کشتی.

عبارت همین است و بعضی اوقات می‌باشد که هوا مطلق نبود و جهاز برقرار گیرد و بنا بر گرانباری ماستورها گاهی به‌این طرف و گاهی به‌آن طرف غلطان می‌باشد و در آن‌حین سطح آب مانند تخته شیشه صاف آینه نیلگون مسطح و هموار می‌نماید. درین صورت جهاز از رفتار بازمانده جائی هفته و جائی دو هفته توقف به‌عمل آمده خلاصیان به‌ساز و سرور آمدند و صاحبان مع (؟) بی‌بیان به‌رقص و حالت گرایند. لیکن احقر را شگرف حالتی رو نمود و از غایت یأس به‌خاطر می‌گذشت که کاش جهاز چند ماه درینجا برجای ماند، زندانی و بال جان گردد دیگر به‌وطن خود کی‌توان رسید». (32a - 32b)

کتابخانه‌ی والدھام

در کتابخانه‌ی مدرسه‌ی والدھام مجموعه‌ای از نسخ خطی فارسی و عربی است که کارومیناسیان به آنجا اهدا کرده و این مجموعه بالغ بر هشتصد نسخه است. قسنت بهتر و بیشتر کتابخانه‌ی او به دانشگاه لوس‌انجلس امریکا فروخته شده. محمدتقی دانش‌پژوه فهرست نسخه‌های لوس‌انجلس را تهیه و منتشر کرد و نیز فهرست‌های دستی از نسخه‌های موجود در اکسفورد.

من علاقه داشتم نسخه‌های اینجا را ببینم زیرا در بهار سال گذشته مقداری از نسخه‌های لوس‌انجلس را دیده بودم. به‌لطف دکتر جان‌گرنی که فعلاً کلید این مجموعه در دست اوست بر سر خزانه رفتم. نخست فهرست دستی کم‌دقتی را که از آن موجود بود دیدم و سپس همه نسخه‌ها را برای آگاه‌شدن از رفقو خط بررسی کردم. مجموعه‌ای است که در آن نسخه‌ی نایاب، کمیاب و دیرپاب نیست. اغلب کتابهای طب‌گی و مدرسه‌ای عادی و پیش‌با افتاده است. هیچ‌یک از حیث خط و کاغذ و آرایش و موضوع اهمیت ندارد. مگر مجموعه‌ی اشعاری بیانی شکل که به‌خط قرن هفتم هشتم است و آن هم افتادگی زیاد دارد. این مجموعه یا جنگ حاوی گریه‌ی اشعار خاقانی، انوری، سنائی و شاهران ازین دست است.

وقف خاندان‌قلی افشار کرمانی

آنچه بیش از هر چیز جلب توجهم کرد نقش مهر وقف خاندان‌قلی بن درگاه‌قلی افشارست که یکصد و بیست و چهار کتاب بر مدرسه‌ی حسینیه‌ی کرمان وقف کرده بوده است و یکی از آن کتابها اینک به‌کالج موقوفه‌ی والدھام رسیده است. کتاب نسخه‌ی مجمع‌البیان است. به‌یاد دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی و مهندس محمدحسین اسلام‌پناه کرمانی متن نوشته‌ی مهر را نقل می‌کنم.

«وقف نمودم قربه‌الی‌الله تعالی فقیر حقیر ابن درگاه‌قلی افشار خاندان‌قلی این مجلد را با موازی یکصد و بیست و چهار مجلد دیگر بر طلبه‌ی علوم دینیه‌ی سکنه‌ی مدرسه‌ی حسینیه‌ی احدائی خود به‌شرح و شروط وقفنامه‌ی علی‌حده، تغییر دهنده و خلاف‌کننده و طمع‌کننده ملامون است و تقماً صحیحاً شرعاً موبداً مخلصاً. سنه ۱۱۴۴»

این مهر بر صفحات اول و آخر کتاب آمده و مهری دیگر که کوچک است بر عده‌ای از صفحه‌ها. بر مهر کوچک حک شده است «وقف مدرسه‌ی حسینیه‌ی کرمان شده».

این خاندان قلی و درگاه‌قلی در تاریخ شهر کرمان نام و نشانی دارند و بنده نباید درباره‌ی آنان سخنی بیاورم. کرمان ملک طلق دوست عزیز چهل‌ساله‌ام باستانی پاریزی است. بر بنده فرض است

تا هرچه می‌بایم خیرش را به‌او برسانم.

درین مجموعهٔ نسخ خطی نام هفت کاتب یزدی یافتیم و نام نه مدرسه. بهمانند همیشه یادداشت کردم، تاکی کتابکی بشود. در خاتمهٔ یکی از نسخه‌ها این دو بیت را دیدم.

نوشتن کتابی به صد عز و ناز
به وقت جوانی به عمر دراز
بترسم که مرگم درآید فرار
کتابم فروشند نرخ پیساز
و چون وقتی مقاله‌ای دربارهٔ «اشعار خاتمهٔ نسخه‌های خطی» در مجلهٔ «هنر و مردم» منتشر
ساخته‌ام این دو بیت را هم برای افزودن بدان مقاله یادداشت کردم.

دیدارها

امروز پرفسور مادلونگ متخصص مسلم در تاریخ زیدیان پرسید چرا در دورهٔ صفوی نسبت به زیدیان سختی روا می‌داشته‌اند و به‌یادش بود در نامه‌ای خطاب به‌خان احمدگیلانی اشاره‌ای درین باب هست. گشتم و در کتاب «شاه طهماسب» دوست عزیز دکتر عبدالحسین نوائی یافتیم. نامه از قاری جیلانی است و عجیب نامه‌ای است. توجهی که مادلونگ بدان کرده است مرا برآن داشت که به خواندنش بپردازم. خوانندگان هم اگر بخوانند نکته‌ها از آن درخواهند یافت.

عصر به‌سخنرانی ملویل مفرس دانشگاه کمبریج رفتم. صحبتش دربارهٔ قحطی مشهور ایران در عصر ناصری بوده که بنا به تحقیقات و تخمینهای او یک میلیون و نیم آدمی در آن واقعهٔ سخت از میان رفته است. مطالعات ملویل جالب توجه است. سعی او براین است که حوادث مهم طبیعی را در تاریخ ایران بررسی کند. قسمت عمدهٔ تحقیقاتش دربارهٔ زلزله‌های ایران است و به‌تازگی کتابی هم در این باره منتشر کرده است. (ناگفته نماند که اکازاکی هم دربارهٔ آن قحطی مقاله‌ای دارد که ترجمهٔ آن چندی پیش در مجلهٔ آینده) انتشار یافت.

مسالك و ممالك / ممالك و مسالك

تقریباً روزی پنج ساعت از وقت به‌استنساخ مسالك و ممالك تازه می‌گذرد. برای اینکه این ترجمه با ترجمه‌ای که پیشنهاد چاپ کرده‌ام یکی دانسته نشود، ترجمهٔ تازه‌یاب را چنانکه گفتم «ممالك و مسالك» می‌نامم، و ضرورت دارد بخشی را دربارهٔ اهمیت و فواید آن به‌تفصیل بنویسم. (معرفی دقیقی از آن در شماره‌های بعد خواهد آمد.)

پنجاهمین سال کارهای یمینی شریف برای ادبیات کودکان

شورای کتاب کودک به‌مناسبت پنجاهمین سال کارهای مفیدی که عباس یمینی شریف در راه ادبیات برای کودکان انجام داده است مجلس تجلیلی به‌شایستگی برای این‌مرد فرهنگ دوست و دلسوز کودکان برپا کرد (آبان ۱۳۶۵).